

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را دوباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشتر را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا



عکس نوشته اییات

و نکات انتخابی

برنامه ۹۲۹ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

قرین یعنی همدم، همراه.

قرین یعنی کسی که ما از کنارش رد
می‌شویم یا با او صحبت می‌کنیم
یا بده‌بستان داریم. قرین می‌تواند
انسان باشد، می‌تواند یک برنامه
تلویزیونی باشد، یک کتاب باشد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

عشق خروج ما از من ذهنی و وحدتِ
مجدد با زندگی یا خداست، درواقع در
درونِ ما تجربه می‌شود. یعنی ما به
گوشِ خودمان می‌گوییم، کسی نیست
و این کار وقتی صورت می‌گیرد که ما
در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی
می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

من این درک را کرده‌ام و با تمام
جان و دل متوجه شده‌ام که من
این من ذهنی نیستم که می‌خواهد
هر لحظه حرف بزند و دیده بشود
و این حرف زدن من را از جنس
دیگری می‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۹

ما در اصل خود زندگی

هستیم، نه من ذهنی.

و همدم و یار من، کمک کننده

من هم زندگی ست، نه آن چیزی

که ذهن من به من نشان می دهد.

برای این که زندگی، خداوند قرین
من بشود، من الآن باید از جنس
او بشوم، پس باید یک کاری بکنم.
خُب برای این که از جنس او بشوم
باید در اطراف اتفاق این لحظه
فضاگشایی کنم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

باورها جسم هستند که از
فکر ساخته شده‌اند، منتها
جسمِ ظریف هستند. دردها
جسم هستند، دردها از
جنس عدم نیستند، فقط
عدم از جنس زندگی است،
خداست و اصل ما آن است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

وقتی مرکز ما جسم می شود ما از
جنس جسم می شویم و چون از
جنس جسم می شویم، در این صورت
دیگر از جنس زندگی نیستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر مرکز ما جسم باشد، ما
حرارت عشق را نداریم و خرد
زندگی را نداریم، مولانا یا بقیه
عُرفا به ما می گویند که شما باید
تسلیم بشوید.

تسلیم پذیرش اتفاق این لحظه است
که ذهن نشان می‌دهد و این کار
مساوی است با فضاگشایی در اطراف
اتفاق این لحظه که ذهن نشان می‌دهد.
در این صورت این کار یعنی فضاگشایی
در اطراف اتفاق این لحظه که مهم‌ترین
خاصیت ماست به عنوان زندگی، مرکز را
دوباره عدم می‌کند یعنی خداوند
را یا زندگی را می‌آورد.

برای این که خداوند قرین ما بشود ما
باید یک کاری بکنیم که قرین او بشویم،
پس باید از جسمیت دریاییم، جنسمان
را عوض کنیم. جنس را عوض کردن لازم
است. یکی آتش همین فضاگشایی است.
فضاگشایی را اگر کسی بلد باشد در اطراف
اتفاق این لحظه، فوراً از جنس زندگی
می شود برای این که مرکزش عدم
می شود.

گنج حضور، پرویزشهبازی، برنامه ۹۲۹

برای این که از جنس خدا
بشویم، آسان ترین راهش
این است که ذهن را ساکت
کنیم.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۹



مولانا بارها گفته است

بهترین راه سکوت و کم کردن گفت و گوی

ذهنی است و تقریباً در هر غزلی، در

بیت های آخریه سکوت و خاموشی ذهن

توصیه می کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

کافران خون جنس سخن آمدند

من ذهني همراه با گفت و گوی
ذهنی است، یعنی ما از يك فكر
همانید می پریم به يك فكر
همانید دیگر.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



ما باید از جنس خدا بشویم. برای
این که از جنس او بشویم باید
ساکت بشویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

خاموشی ما به نفع
ماست، چرا؟ برای این که
زندگی می خواهد از
طریق ما حرف بزند.

در این لحظه شما قدرت انتخاب دارید
فضا‌گشایی کنید یا فضا‌بندی کنید.

اگر فضا‌بندی کنید می‌روید به ذهن، دیگر
از جنس خداوند، از جنس زندگی، از جنس
اصلتان نخواهید شد و در نتیجه من‌ذهنی و
پندارِ کمال پیدا خواهید کرد، در زمان مجازی
زندگی خواهید کرد و بقیه آثار آن.

ولی اگر فضا‌گشایی کنید، به هشیاری نظر
دست پیدا می‌کنید و زیر نفوذ قضا و کُن‌فکان
قرار می‌گیرید، مرکز شما کارگاهِ خداوند می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

باید در این لحظه اولین قدم را درست بردارید.
درست برداشتن قدم یعنی در این لحظه
فضاکشایی، لحظه بعد هم فضاکشایی در اطراف
اتفاق این لحظه.

کنج حضور، پرویز

سُهبازی، برنامه

۹۲۹

اصل همهٔ انسان‌ها یک
«نه‌چیز» است نمی‌گوییم

«چیز» است.

یعنی عدم یا خداوند است یا زندگی

است که به لفظ در نمی‌آید. فقط باید

فضاگشایی کنی در درون این را تجربه کنی.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹





ما حرف می‌زنیم، در صورتی که عدم از
جنس حرف نیست، این حرف‌هایی که
در برنامه گنج حضور بیان می‌شود فقط
موقعی مؤثر است که شما فضاگشایی
کنید، اگر فضاگشایی نکنید این حرف‌ها
اصلاً به درد نمی‌خورد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹



هرکسی باید فضاگشایی کند، در
درون یک تجربه‌ای بکند.

آن تجربه این است که خودش به گوش
خودش می‌گوید. یعنی یک دفعه می‌بیند
یک الهامی به او شد، یک چیزی فرمید،
یک چیزی را درک کرد.

اتفاق این لحظه شوخی خداوند
است، فضای گشوده شده جدی است.



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹



ما من‌های ذهنی بیرون را با گفت‌وگو، بحث و جدل
و کتک نمی‌توانیم عوض کنیم، کافی است فضا در
ما گشوده بشود تا یک انرژی یا برکتی از ما ساطع
بشود، این است که اثر می‌گذارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹

بعضی وقت‌ها
از دست دادن
همانیدگی‌ها یا پرهیز
واقعاً درد دارد.



هر کسی را می بینیم روی

ما اثر می گذارد. نباید

به عنوان من ذهنی بلند

شویم با غرور فراوان و

تکبر بگوییم که هیچ کس

نمی تواند روی من اثر

بگذارد.

کنج مضمون، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹



وقتی می‌گوییم من می‌خواهم با خداوند
قرین بشوم. خب واضح است باید از جنس
او بشوی تا قرین بشوی، وگرنه نمی‌توانی.
باید فضاگشایی کنی در اطراف آن چیزی
که این لحظه نشان می‌دهد و این لحظه
هم باید کار کنی.



کنج

حضور، پرویز شهبازی، برنامه



چرا این همه اتفاقات بد به کسی که
من ذهنی دارد و درد دارد می افتد؟
همه اش ناله می کند، شکایت می کند که
نیفتد، ولی می افتد. چرا؟ برای این که
مرکزش از جنس جسم است و بدترین
جسم، درد است. خب نحس است،
نحس یعنی هرکاری می کنی خراب
خواهد شد، درست نخواهد شد.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

خداوند به سوی کسی می رود

که درست ببیند. چه کسی

درست می بیند؟ کسی که

فضا را باز می کند و از طریق

هشیاری نظر می بیند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر شما فضا را باز کنید از جنس خداوند بشوید
مروید سوی خداوند اگر فضا را ببندید از جنس
جسم بشوید مروید به سوی جهان



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹



شما این لحظه تعیین کنید از جنس چه هستید؟
زندگی یا جسم؟ بستگی دارد مرکزتان چیست؟
نمی دانید؟ اگر میل به درد دارید، میل به گیر
دادن چیزهای بیرونی دارید، مقاومت دارید،
قضاوت دارید، جنستان جسم است و به سوی
درد می روید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر به من ذهنی زور کنی و امرونی بکنی و
بگویی این کار را نکن، بدتر آن کار را می‌کند،
یعنی شدت می‌بخشد.

چکار باید بکنیم؟ باید عشق بدهیم.

باید شناسایی بدهیم.

اگر یک چیزی بد است، شما
می‌خواهید به فرزندتان بگویید این
کار را نکن، باید در یک زمینه عشقی او
را متقاعد کنید که این کار مضر است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹



شما باید یک کاری بکنید که از جنس زندگی بشوید،
شخص مقابل هم از جنس زندگی بشود، تا این پیغام
ردوبدل بشود. وگرنه من از جنس من ذهنی هستم
و زُمنخت! او هم از جنس من ذهنی زُمنخت! من
می خواهم به زور یک چیزی را به او بفهمانم، این
اصلاً امکان ندارد.



کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۹

چرا ما این قدر حرف می زنیم؟ چرا آنصتوا
را رعایت نمی کنیم؟ می خواهیم دیده بشویم!
می خواهیم بگوییم ما هستیم و بهتر از شما
هستیم. خُب نکن این کار را دیگر، نکن!

اگر ما خاموش باشیم و فضا را باز
کنیم تا زندگی از طریق ما حرف
بزند و از طریق ما گوش بدهد،
در این صورت همه چیز مان درست
می‌شود.



کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۹

کسانی که در هیروت زندگی می‌کنند،
به نظرشان به خاطر این همانیدگی‌ها و بالا
بودن این همانیدگی‌ها در قیاس با دیگران
در جایگاه بلندی هستند، در صورتی که این
جایگاه توهمی است.

فکر می‌کنند باید حرف بزنند دیگران گوش
بدهند، از دیگران برترند و مسلط هستند،
غالب هستند، حرف حرفِ ایشان باید باشد.

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۹



شما می توانید هم خودتان را هم همه
مجموعه انسانی را ارزیابی کنید که آیا ما
راه درست می رویم یا نه؟

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹





همانیدگی بابا و رها ترک ادب است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



رعایتِ ادب این است که فضا را باز
کنیم و خودِ خداوند و زندگی یا
عدم را بیاوریم به مرکزِ زمان.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۹

هرکسی باور را آورده به مرکزش ولو باور
مذهبی باشد یا دینی باشد هرچیزی باشد
یا یک عمل دینی باشد یا مقدس باشد، یا
یک جسمی باشد که به نظر مردم مقدس
است، این بی ادبی است و سرنگون
خواهد شد. ما باید این مطالب را درست
بفهمیم و عمل کنیم.



کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۹

شما باید مسئولیتان را به عهده بگیرید.
در این صورت شما می گوید من مسئول کیفیت
هشیاری خودم هستم، ولو این که پانصد فقر شب و
روز به من ناسزا می گویند، فحش می دهند، دنبال
هرچه می گویند، من باید کیفیت هشیاری ام را از
جنسِ نظر یا حضور نگه دارم. من مسئول هستم نه
آن هایی که ناسزا می گویند، آن ها هرچه می گویند
بگویند، من باید تمرکز روی خودم باشد و
فضا گشایی کنم.

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۹۲۹

چرا ما این همه زحمت می کشیم خراب می کنیم؟
جواب بدهید.

برای این که ما حول محورهای شر می گردیم.
برای این که ما من ذهنی داریم و حول وحوش
محورهای این جهانی می گردیم که این ها شر
هستند و بدی درست می کنند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



کنج حضور، پرویز شهباز

برنامه ۹۲۹



محور شر یعنی به من ضرر
می زند، به همه ضرر می زند و من
را در من ذهنی و خراب کاری و درد
نگه می دارد، این محور شر است.

تمرکز روی دیگران محورِ شر است.
اگر حواست برود به دیگران، دیگر
بدبخت شدی.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

قرین یکی از لغزشگاه‌هاست که می‌تواند جلوی
پیشرفت ما را بگیرد.

شما مواظب قرین باشید. ببینید که این
لحظه قرینتان کیست؟ چه کتابی می‌خوانید؟
چه برنامه‌ای را می‌بینید؟ و آیا با آدم‌های
دردمند دوست هستید؟

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹





مراد خواستن از چیزهای این دنیایی

محور شراست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



از خدا غیر خدا را
خواستن محور شر است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۹

سؤال کردن و عجله از محورهای شر هستند.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۹



پشیمانی و ملامت از
محورهای شر هستند.
البته پشیمانی الگوی
تخریب است که جزء محور
زمان روان شناختی است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

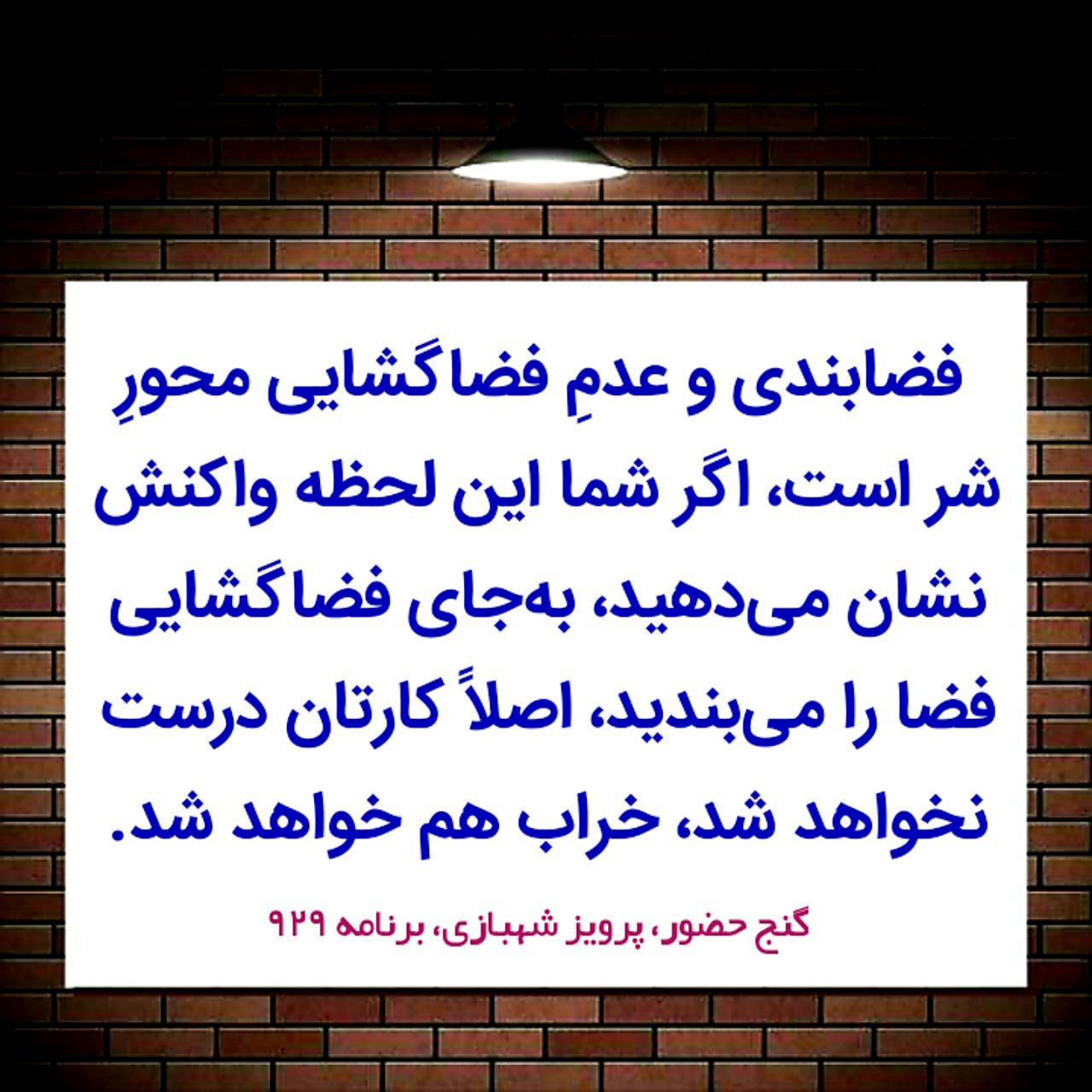
سبب‌سازیِ ذهن از
محورهای شر است.

ما فکر می‌کنیم که با تندتند
فکر کردن می‌توانیم راهِ حل
را پیدا کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر دیگران را متقاعد می‌کنی که
آن‌طوری که آن‌ها فکر می‌کنند
نیستی، یعنی واردِ محورِ شر
شده‌ای.

پندارِ کمال سبب می‌شود که
نظراتِ دیگران برای ما مهم شود.



فضابندی و عدمِ فضاگشایی محورِ
شر است، اگر شما این لحظه واکنش
نشان می‌دهید، به‌جای فضاگشایی
فضا را می‌بندید، اصلاً کارتان درست
نخواهد شد، خراب هم خواهد شد.

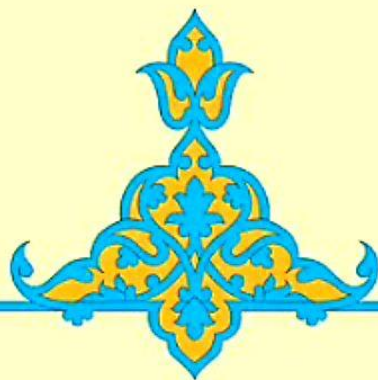
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

پشیمانی یعنی یاد گرفتن، اگر
شما اشتباه می‌کنید باید یاد
بگیرید فراموش کنید.

ملامت کردن باز هم محور
تخریب و شر است. نه خودتان
را ملامت کنید نه دیگران را.

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۹



نفرین نکنید، ناله نکنید. نفرین
محور شر است، هر نفرینی
می‌کنید به خودتان برمی‌گردد.

**سؤال افسان را در ذهن نگه می‌دارد،
شنیدن جواب باز هم در ذهن نگه می‌دارد،
کار شما بیرون پریدن از ذهن است.**

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

در من ذهنی همه پندار کمال درست می‌کنند، یعنی هرکسی فکر می‌کند در ذهنش کامل است، عقلش کامل است. بنابراین می‌افتد به این راه که مردم را متقاعد بکند که یک جور خاصی درمورد آن‌ها فکر کنند. برای این کار زحمت می‌کشد، نه تنها باید حواسش روی دیگران باشد و انرژی زیادی برای نیک‌نامی خودش صرف کند که آن‌ها فکر کنند که این شخص عاقل است، نیک‌نام است، احسان می‌کند، کارهای خوب می‌کند، دروغ نمی‌گوید، خیانت نمی‌کند، از کارهای بد به اصطلاح دوری می‌کند، همه این‌ها محور شر است. شما نباید این کار را بکنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

وقتی خودمان را به حساب نمی‌آوریم،
به دام قضاوت و تقلید می‌افتیم.

شما برای این که ارزش خودتان را
بدانید که امتداد خداوند هستید،
از جنس زندگی هستید، پس ذاتاً
بازرزش هستید، دائماً خودتان را به
حساب بیاورید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

جایگزینی همانیدگی‌ها و میل به همانیدگی
محور شر است.

اشتهای انسان‌ها به همانیدگی خیلی زیاد
است و به جای این که وقتی یک همانیدگی از
دستشان می‌رود و دردشان می‌آید، بفهمند
که دیگر نباید همانیده بشوند با یک انسانی
یا یک چیز دیگر، می‌گویند یک همانیدگی را
بیاوریم جایگزین این بکنیم. این غلط است،
این محور شر است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر شما فضا را باز کنید، ممکن است
راه حل دیگری بیاید، ممکن
است بگویید چه راه حلی؟
من نمی دانم، از آن فضا باید بیاید.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هرکسی که در سبب‌سازی ذهن می‌افتد،
یعنی این لحظه فضا را باز نمی‌کند که در
معرض قضا و کن فکان و نیروی شفا بخشی
و زنده کردن یا درست کردنِ زندگی باشد،
یعنی مرکزش را کارگاه ایزدی نمی‌کند،
بلکه از طریق سبب‌سازی عمل می‌کند.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

وضعیت‌های ذهنی ایجابشان براساس
شرطی شدگی هاست. یادگیری‌های
اتوماتیک که ما گرفته ایم و این از بچگی ما
شروع شد تا حالا آمد. شما آن رفتارها و
باورهای پوسیده را باید بگذارید کنار،
آن‌ها دیگر کار نمی‌کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هر باور همانیده یعنی خرافه،
محور شر است. اگر براساس آن‌ها
عمل کنید و فکر کنید بدی به وجود
خواهد آمد. محور شر یعنی ضرر
زدن به خود، ضرر زدن به دیگران
و فلج شدن در راه معنوی، اینطور
پیشرفت نمی‌کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

عدم رعایت قانون جبران محور شر است.
یکی از مهم ترین محورهای شریعی ضرر
زدن به خود و به دیگران و به جامعه
به طور کلی و فلج شدن به لحاظ معنوی و
مادی، عدم رعایت قانون جبران است.

من ذهنی زرنگ است، به زرنگی اش افتخار
می کند، چرا؟ مقایسه می کند و شعارش
هرچه بیش تر بهتر است. نمی داند که خودش
دروغین است و راه های دروغین انتخاب کرده.
زرنگی اش هم دروغین است، بنابراین از
راه های دروغین و زرنگی می خواهد میان بُر
بزند و قانون جبران را رعایت نکند، و به همین
دلیل هم زمین می خورد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

شکستِ بیش‌تر آدم‌ها این است که يك
چیزی را می‌گیرند در ازایش نمی‌خواهند
چیزی بدهند یا کم‌ترین مقدار را
می‌دهند، بنابراین رُفوزه می‌شوند.

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



قانون جبران یعنی این که شما
بنشینید تأمل کنید هر کسی یا
هر سیستمی برای شما یک
کاری می کند که ارزش دارد،
ارزش مادی یا معنوی دارد شما
جبران کنید. یعنی در عوضش
همان قدر یا بیش تر بدهید، آن
موقع شما موفق می شوید.



برای زند شدن به حضور باید
من ذهنی را بشناسید، کلاً بدهید
برود. ابتدا باید همانیدگی هارا
بشناسید یکی یکی، درد
هشیارانه بکشید اگر لازم باشد با
شناسایی و بیندازید، این قانون
جبران است.

شکر قانون جبران است، قانون جبران که همین
شکر است، ایجاب می‌کند که اگر الآن با
فضاگشایی خرد زندگی برای ما فراهم است، از
آن استفاده کنیم. اگر خداوند می‌گوید الآن بیا
از خرد من استفاده کن خودت را قرین من کن،
ولی شما به‌عنوان من‌ذهنی بلند می‌شوید و
دست خداوند را رد می‌کنید، یعنی شما قانون
جبران را انجام نمی‌دهید و زیر پا می‌گذارید.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹

سعی کنید قانون جبران

را بفهمید و قدم به قدم

قانون جبران را

رعایت کنید

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



تمام کسانی که پیشرفت بالایی کرده‌اند
قانون جبران را رعایت کرده‌اند، از آن پله بالا
رفته‌اند. توجه می‌کنید؟ از جمله خود من.
می‌دانید من از روستا آمدم. یکی از بزرگ‌ترین
لطف‌هایی که زندگی به من کرده، الآن درواقع
موقعیت و امکان خدمت کردن به شماست
که همین ابیات را الآن دارم می‌خوانم. این
شُکر دارد.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



من هم قانون جبران را انجام دادم،
روزها، شب‌ها زحمت کشیدم این‌ها را
خواندم. خواندن و فهمیدن این‌ها مثلاً
مولانا، مثنوی خیلی طولانی است،
دیوان شمس خیلی طولانی است. توجه
می‌کنید؟!

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر کسی زحمت نکشد نمی تواند یاد
بگیرد. بنابراین نمی تواند این امکان را از
خداوند بخواهد که به من این امکان را
بده من خدمت کنم. پس شما باید یک
چیزی بدانید که خدمت کنید، اگر
ندانید چجوری می توانید خدمت کنید؟

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۲۹



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

دانستن و یاد گرفتن هرچیزی وقت
می خواهد، زحمت می خواهد، توجه
می خواهد، تمرکز می خواهد، تکرار
می خواهد. بعضی ها فقط می خواهند،
این ها زمین می خورند، فرقی نمی کند
فرد باشد، یا جمع.



عدم تمییزِ نیازِ

واقعی و نیازِ ذهنی

از محورهای شر

است.

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



شما در این لحظه باید بدانید این
نیاز، نیاز واقعی من است یا
من ذهنی‌ام به عنوان نیاز
روان‌شناختی آن را ایجاد می‌کند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



من ذهنی ما چون مقایسه می‌کند،
آرزو می‌کند دیگران موفق نشوند.
آیا آرزوی ما برای عدم موفقیت
دیگران، یک چیزی است که ما واقعاً
لازم داریم؟ اگر نباشد نمی‌توانیم
زندگی کنیم؟ نه، این از توهم ما
به وجود می‌آید. توهمات ما ایجاد
نیازهای غیرواقعی می‌کند که نیازهای
روان‌شناختی است.

از دیگر موارد محورهای شر:

تأخیر

کارافزایی

مقایسه: چه حسّ تحقیر باشد چه تکبر
نیازهای روان‌شناختی: مثلاً ناراحت
شدن برای چیزی که چندین سال پیش
اتفاق افتاده‌است و یا نیاز ما برای
شکست خوردن کسی برای بالا آمدن
خودمان.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

از دیگر موارد محورهای شر:

- نقش‌ها: وقتی با نقش‌ها همانیده هستیم،
در شر هستیم.

- اختیار را دستِ من‌ذهنی دادن: ذهنِ بدونِ
ناظر، خری است که رها شده‌است و زندگی ما را
نیز خراب کرده‌است.

- عدمِ توکل و اطمینان به زندگی.

- نسیان و فراموشی.



گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹



محورِ شرِّ اصلی این است که خدا را به جسم در آوریم.

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹

خیلی‌ها نمی‌توانند فضا را باز کنند
و کنترلِ من‌ذهنی را رها نکنند.
می‌ترسند زندگی‌شان خراب بشود.
در واقع توکل ندارند، اطمینان به خدا
ندارند. می‌گویند ما این کنترل را رها
کنیم همه‌چیز خراب می‌شود.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹





برنامه ۹۲۹

یکی از خاصیت‌های مخرب من‌ذهنی،
فراموشی است. من‌ذهنی فراموش‌کار
است و تا آن‌جا که مقدور است ما
هم باید فضا را باز کنیم، این فضا به
یاد بیاورد که زندگی چه چیزهایی
به ما یاد داده، از چه خطرهایی ما را
رهانیده است.



شناسایی براساس فضای گشوده شده مساوی آزادی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹



من فضا را باز می‌کنم لحظه به لحظه
در اطرافِ اتفاق این لحظه، هم
خودم نو می‌شوم، هم جهان
تازگی‌اش را به من نشان می‌دهد.

بندگی کردن یعنی
فناکشیایی کردن و تسلیم
شدن در این محطه.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



از این ابیات من نتیجه گرفته‌ام، چجوری
نتیجه گرفته‌ام؟ برای من کار کرده، برای تعداد
بی‌شماری از بینندگان هم که دل داده‌اند کار
کرده. برای آن کسی که عجله دارد، تندتند
بخواند بعد برود یک کار دیگر بکند، چکار بکند؟
بقیه کارها، حول محور شر بگردد، من ذهنی‌اش
می‌کشد، آن آدم پیشرفت نمی‌کند، این تقصیر
مولانا نیست، تقصیر ماست.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اگر شما روی خودتان کار می‌کنید،
خانواده‌تان ده نفر اعضا دارد، هیچ‌کدام
کار نمی‌کنند، این‌ها قرین‌هایی هستند که
از مرکزشان درد صادر می‌شود، تخریب
صادر می‌شود.



گنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۹۲۹





کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹

**هرکسی که به شما لطمه می زند، به
من ذهنی تان می زند.**

**ما چرا خشمگین می شویم؟ برای این که
چیزی به من ذهنی مان بر خورده. خب یک
دشمنی این کار را کرده آیا به ما خدمت
کرده یا واقعاً ضرر زده؟ خدمت کرده.**

وقتی یاری واقعاً فضا گشایی
می کند، خوبی ها را از درون ما
می آورد.



کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹

ما وظیفه داریم که خودمان را
زیر نورافکن خودمان قرار بدهیم،
فضا را باز کنیم، به من ذهنی مان
نگاه کنیم و فرق من ذهنی و
فضای گشوده شده را بدانیم، ایراد
همانیدگی یا درد خودمان را بدانیم،
خودمان را در درست کردن خودمان
مسئول بدانیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



مولانا و استفاده از ابیات او و
روشن کردن زندگی مان بهترین
و آسان ترین راه است. با
مختصر کوشش آدم می تواند
اشکالات خودش را پیدا کند و
آن ها را تکرار نکند، رفع کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



ذهن پاک جایی است که خداوند
خلاقیتش را در آنجا بکار می گیرد.
ذهن آلوده برای هشیاری جسمی
است که به درد نمی خورد و جز درد
ایجاد کردن هیچ نتیجه ای ندارد.



شما به خودتان و قرینتان نگاه
کنید، آیا شما سرمست درد هستید
و دردجو هستید؟ آیا قرینتان
سرمست درد است و درد پخش
می کند؟ دنبال درد است؟ چون
من ذهنی دنبال درد می گردد و در
جستجوی درد است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

شما باید محورهای شر را
بشناسید و حول آن‌ها گردش
نکنید تا قرین خدا بشوید.
عدم کردن مرکز با فضاگشایی
و تعهد به آن بسیار لازم است
و باید هر روز تکرار شود.

گنج حضور پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



ما باید فضا باز کنیم،
اگر می‌توانیم پرهیز
کنیم، لحظه به لحظه فضا
باز کنیم و بلرزیم از
این‌که کیفیت هشیاری
ما چیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

ما باید من ذهنی را به هم

بریزیم و این کار بر همه چیز

اولویت دارد، تبدیل شدن به

زندگی از همه چیز برای ما

بیشتر اولویت دارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹





از نظر خداوند
خشمگین شدن
و تمام دردهای
من‌ذهنی قدغن
است.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

شاید بعضی از شما هم که هنوز در زیر
سلطهٔ کنترل من ذهنی هستید، مطمئن
نیستید که اگر فضاگشایی کنید و این کنترل
من ذهنی را از دست بدهید، آیا این به نفع
شما هست یا نه؟ شک دارید، کما اینکه
در ابیات مولانا زندگی یا خدا از ما می پرسد
واقعاً شک داری؟ این همه من به تو
خدمت کردم، تغییرات در زندگی تو به وجود
آوردم، هنوز باورت نشده، یاد نگرفتی من
هستم که کارها را انجام می دهم؟!

مهم این است که شما این
تصمیم را در درون بگیرید
که با گفت‌وگوی من‌ذهنی
مسائلتان حل نخواهد شد،
پس باید ساکت بشوید، زندگی
مشکل شما را حل کند، دلتان
را شاد کند.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۹

از دیگر موارد محورهای شر:

ناز کردن و عدم اضطراب: ناز کردن یعنی

من احتیاج به زندگی ندارم، احتیاج به

کمک خداوند ندارم و واقعاً حس عجز و

ناتوانی در مقابل زندگی نمی‌کنم. یعنی بلند

می‌شوم می‌گویم که من زندگی‌ام را با

من ذهنی خودم می‌توانم اداره کنم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۹

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را: ای توبرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من

نور دو دیدۀ منی، دور مشو ز چشمِ من
شعلۀ سینۀ منی، کم مکن از شرارِ من

مولوس، دیو، شمس، غزل شمار ۱۸۲۹

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۲۹

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



یارِ من و حریفِ من، خوبِ من و لطیفِ من
چستِ من و ظریفِ من، باغِ من و بهارِ من

ای تین من خراب تو، دیدہ من سحابِ تو
خزّہ آفتابِ تو، این دل بی قرارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



لب بگشا و مشکلم حل کن و شاد کن دلم
کآخر تا کجارسد پنج و شش قمار من



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

تا که چه زاید این شبِ حامله از برای من
تا به کجا کشد بگو مستی بی خمارِ من؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تاچه عمل کند عجب شکرِ من و سپاسِ من
تاچه اثر کند عجب ناله و زینهارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفت خنک تو را که تو در غم ما شدی دوتو
کار تو راست در جهان ای بگزیده کار من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۹

مست منی و پستِ من، عاشق و می پرستِ من
برخورد او زدستِ من، هر که کشید بارِ من



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

دو، که تو راست کز و فر، مجلس عیش نه ز سر
زانکه نظر دهد نظر، عاقبت انتظار من



مولوی، دیوان
شمس، غزل شماره ۱۸۲۹
کنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۹

مولوی، دیوان

شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



گفتم وانما که چون زنده کنی تو مرده را؟
زنده کن این تن مرا از پی اعتبار من

اعتبار: عبرت گرفتن، اطمینان و اعتماد کردن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مرد مترازا قتم مجو، زنده کنش به نورِ هو
تا همه جان شود قتم، این تنِ جانسپارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفت: زمن نه بارها دیده‌ای اعتبارها بر تو یقین نشد عجب قدرت و کار و بارِ من؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



گفتم: دید دل، ولی سیر کجا شود دلی از لُطَف و عجاوینت، ای شه و شهریارِ من؟

لُطَف: نرمی، احسان

مولوی، دیوان

شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



عشق کشید در زمانِ گوشی مرا به گوشه‌ای
خواند فسون، فسونِ او دامِ دلِ شکارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

پَفیدن: حرف زدن، کوشیدن، دشمنی کردن

جان زفسونِ او چه شد؟ دم مزن و مگو چه شد

و ربّی، تو نیستی محرم و رازدارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

خاموش، که گفت نیز هستی است
باش از پی اَنْصِتُواش اَلْکَن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴

گنج مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



چون تو گوشى، او زبان، نى جنس تو
گوش‌ها را حق بفرمود اَنْصِتُوا

مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱۶۲۲

گنج حضور پرويز شهبازى، برنامہ ۹۲۹



آنصتوا را گوش کن، خاموش باش چون زبان حق نگشتی، گوش باش

مولوی، مثنوی، دفتر

دوم، بیت ۳۴۵۶

گنج مضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



پس شما خاموش باشید اَنصَتُوا تا زبانتان من شوم در گفت‌وگو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



اَنْصِتُوا بِیْذِیْر، تَا بَر جَان تُو
اَیْد از جَانَان، جَزای اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

این سگان گرند ز امرِ اَنْصِتُوا
از سَفَه وَع وَع کُنَان بر بَدَرِ تُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹





پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهرِ این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

اَنْصَتُوا يَعْنِي كِه آبت را به لاغ هين قَلَفَ كم كُن كِه لِبْخَشَك است باغ

لاغ: هزل، شوخی، در این جا به معنی بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر
پنجم، بیت ۳۱۹۹

گنج حضور، پرویز
سُنبازی، برنامه ۹۲۹



چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قَدَم را؟

نگراوّلین قَدَم را که تو بس نکونهادی

قَدَم: دیرینگی، قدیم [مقابلِ مدوٰث]

مولوی، دیوانِ شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

نی، تو گویی هم به گوشِ خویشتن

نی من و نی غیرِ من، ای هم تو من

مولوی، شمس، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

دَم مَزَن تا بشنوی از دم‌زنان
آنچه نامد در زبان و در بیان

دَم مَزَن تا بشنوی زان آفتاب
آنچه نامد در کتاب و در خطاب

دَم مَزَن تا دم زند بهر تو روح
آشنا بگذار در کشتی نوح

کنج حضور

آشنا: شنا

مولوی، شوی

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

دقتر سوم، ابیات ۱۳۰۷-۱۳۰۵

حضورى گرهى خواهى از او غايب مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَ مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَاهْمِلْهَا

«اگر خواهانِ حضور در پيشگاهِ معشوقى، هرگز از او

غايب مشو و هرگاه رسيدى به كسى كه او را دوست

مى دارى [معشوق]، دنيا را رها كن و از آن درگذر.»

حافظ

ديوان غزليات، غزل شماره ۱

كنج حضور

پرويز شهبازى، برنامه ۹۲۹

بیار آن که قرین را سوی قرین گشدا

فرشته را ز فلک جانبِ زمین گشدا

بِجِه بَجِه ز جهان همچو آهوان از شیر

گرفتمش همه کان است، کان به کین گشدا

بِکَش تو خارِ جفاها، از آن که خارِ گشی

به سبزه و گل و ریحان و یاسمین گشدا

مولوی

دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

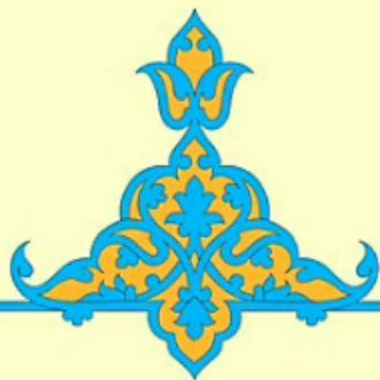
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

از لِقای هر کسی، چیزی خُوری وز قِرانِ هر قَرین، چیزی بَری

قِران: در لغت به معنی بستن و پیوستنِ دو چیز به یکدیگر است. در اصطلاحِ نجومی دو ستاره‌ای را گویند که در یک برج به یک درجه رسند.

چون ستاره با ستاره شد قَرین لایقِ هر دو اثر زاید یقین

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، آیات ۱۰۹۱-۱۰۹۲



هرزمینی کآن قرین شد با زحل شوره گشت و کشت را نبود محل

مولوی، شوی، دقردوم، بیت ۱۱۰۰



شهبازی، برنله ۹۲۹

گنج حضور، پرویز

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

پنبه برون کن ز گوش عقل و بصر را میپوش
کان صنم حله پوش سوی بصر می رود

نای و دف و چنگ را از پی گوش زبند
نقش جهان جانبِ نقش نگر می رود

نقش نگر: ظاهر بین؛ کسی که به نقش و نگار نظر دارد.

آن نظری جو که آن هست ز نور قدیم
کاین نظرِ ناریت همچو شرر می رود

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۸۸

جنس رَوَد سوی جنس، بَس بُود این امتحان
شَه سوی شَه می رود خر سوی خر می رود
هرچه نهال تَرست، جانبِ بستان برفد
خشک چو هیزم شود، زیرِ قبر می رود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۸۸)

گنج حضور
پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



آبِ معافی بخور، هر دم چون شاخِ تر
شکر که در باغِ عشق، جویِ شکر می‌رود

بس کن از این امر و نهی، بین که تو نفسِ خرون
چونش بگویی: مرو، لنگِ بتر می‌رود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۸۸)

گنج حضور،
پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

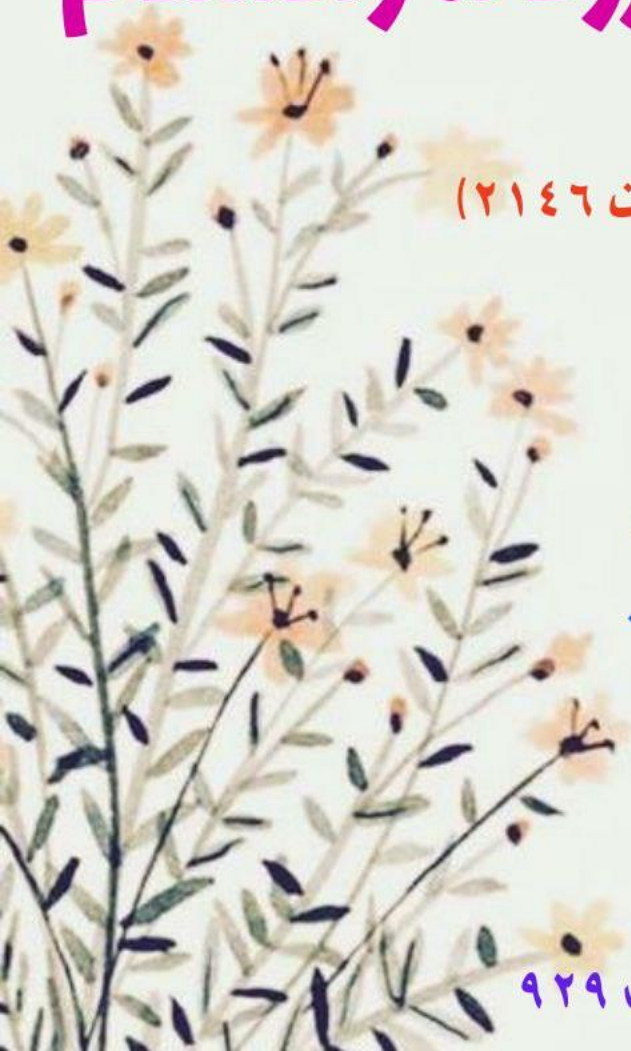


بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلام

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶)

مُدام: شراب
پست بنشین: آسوده بنشین؛
در اینجا یعنی عقب‌تر بنشین.

گنج حضور،
پرویز شهبازی برنامه ۹۲۹



هر زمانی که شدی تو کامران آن دم خوش را کنارِ بامِ دان

مولوی، شوی، دختر چهارم، بیت ۲۱۴۷

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



تا به دیوار بلا نآید سرش
نشنود پندِ دل آن گویشِ کَرش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفسِ زنده سوی مرگی می‌تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

پس پیمبر دفع کرد این وَهْم از او
تا نباشد در غلط سوداپز او

سوداپز: سوداپزنده، سودا پختن به معنی خیالات و آرزوهای واهی و
بی‌اساس کردن است.

وآنکه اندر وَهْم او ترکِ ادب
بی‌ادب را سرنگونی داد رب

سرنگونی آن بُود کو سویی زیر
می‌رود، پندارد او کو هست چیر

چیر: چیره، غالب، مسلط

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۰۴-۳۷۰۶ کج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

سَرنگون ز آن شد، که از سَر دور ماند
خویش را سَر ساخت و تنها پیش راند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

جهدِ فرعونى، چو بى توفيق بود
هرچه او مى دوخت، آن تفتیق بود

تفتیق: شکافتن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

سَعْيُكُمْ شَتَّى، تناقض اندرید

روز می‌دوزید، شب بر می‌درید

«تلاش‌های شما پراکنده و گونه‌گون است، و شما در دام تناقض گرفتار آمده‌اید. چنانکه مثلاً روز می‌دوزید و شب همان را پاره می‌کنید.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

شَتَّى: پراکنده

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى.»

«که همانا کوششهای شما پراکنده و گونه‌گون است.»

قرآن کریم، سوره لیل (۹۲)، آیه ۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تا کنی مَر غیر را حَبَر و سَنی خویش را بدخُو و خالی می کنی

حَبَر: دانشمند، دانا
سَنی: رفیع، بلندمرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مردۀ خود را رها کرده ست او
مردۀ بیگانه را جوید رَفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدّتی بنشین و، بر خود می گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

محورهای شر:

۱- قرین: قرین یکی از لغزشگاه‌هاست که می‌تواند جلوی پیشرفت ما را بگیرد.

۲- تمرکز بر روی دیگران: اگر خواست برود به دیگران، دیگر بدبخت شدی.

۳- مراد خواستن از چیزهای این دنیایی؛ از خدا غیر خدا را خواستن نیز محور شر است.

۴- نیکنامی: اگر دیگران را متقاعد می‌کنی که آنطوری که آنها فکر می‌کنند نیستی، یعنی وارد محور شر شده‌ای. پندار کمال سبب می‌شود که نظرات دیگران برای ما مهم شود.

۵- حس بی‌ارزشی: وقتی خودمان را به حساب نمی‌آوریم، به دام قضاوت و تقلید می‌افتیم.

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



۶- سبب‌سازیِ ذهن: ما فکر می‌کنیم که با تند تند فکر کردن می‌توانیم راه حل را پیدا کنیم. وقتی که مرکز ما سبب‌ساز است، کارگه شیشه‌گری هستیم.

۷- سؤال کردن و عجله

۸- پشیمانی و ملامت [البته پشیمانی الگوی تخریب است که جزء محور زمان روانشناختی است].

۹- فضا‌بندی و عدم فضا‌گشایی

۱۰- فکرهای همانیده‌ای که ما را خشک می‌کند.

۱۱- میل به همانیدگی و همانیده شدن و جایگزینی همانیدگی‌ها

۱۲- خرافات و باورهای غلط

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹

محورهای شر

۱۳- نفرین ۱۴- عدم رعایتِ قانونِ جبران

۱۵- عدم تمییزِ نیازِ واقعی و نیازِ ذهنی

۱۶- می‌دانم من ذهنی

۱۷- سرنگونی: فکر می‌کنیم که داریم درست می‌کنیم، ولی در اصل داریم خراب می‌کنیم.

۱۸- غفلت از حفظِ هشیاری و رفتن به گذشته و آینده

۱۹- مقایسه و حسادت

۲۰- با ذهن تلاش کردن و فهمیدن که خدا چگونه کار می‌کند.

۲۱- عدم پرهیز خیلی راحت‌تر می‌تواند خراب‌کاری کند.

۲۲- تأخیر ۲۳- کارافزایی

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

محورهای شر

۲۴-مقایسه: چه حسّ تحقیر باشد چه تکبر

۲۵- نیازهای روانشناختی: مثلاً ناراحت شدن برای چیزی که چندین سال پیش اتفاق افتاده است؛ و یا نیاز ما برای شکست خوردن کسی برای بالا آمدن خودمان

۲۶-ناز کردن و عدم اضطرار

۲۷- محور شرّ اصلی این است که خدا را به جسم درآوریم.

۲۸- نقش‌ها: وقتی با نقش‌ها همانیده هستیم، در شر هستیم.

۲۹- اختیار را دستِ من‌ذهنی دادن: ذهنِ بدونِ ناظر، خری است که رها شده است و زندگیِ ما را نیز خراب کرده است.

۳۰- عدمِ توکل و اطمینان به زندگی ۳۱- نسیان و فراموشی

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

محورهای شر

اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و شب ما را
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

بتِ شهوت برآوردی، دَمار از ما ز تابِ خود
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

از خدا غیر خدا را خواستن
ظَنِّ افزونی ست و، کَلِّی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

بَس دُعاها کان زیان است و هَلاک

وَز گَرَم می نشنود یزدانِ پاک

مولوی، شوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

دل را تمام برگن ای جان، ز نیک نامی

تایک به یک بدانی اسرار اتمای

کنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵

۹۲۹



ای عاشقِ الهی ناموسِ خلق خواهی؟ ناموس و پادشاهی در عشق هست خامی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

عاشق چو قند باید، بی چون و چند باید
جانی بلند باید، کان حضرتی است سامی
سامی: بلند مرتبه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۶

هر نَفَس نو می‌شود دنیا و ما
بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

مولوی، شوی، دقراول، بیت ۱۱۴۴

تا با تو قرین شد دست جانم
هر جا که رَوَم، به گُلستانم

قرین: همنشین، یار

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تا صورتِ تو قرینِ دل شد

بر خاکِ نِیم، بر آسمانم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

چون به آخر، فرد خواهم ماندن

خو نباید کرد با هر مرد و زن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

کی پرد مرغی مگر با جنسِ خود
صحبتِ فاجنس، گور است و لحد

لحد: قبر
مولوی، شوی، دقردوم، بیت ۲۱۰۲

جمله قرآن هست در قطع سبب
عز درویش و هلاک بولهب

عز: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۹

مولوی، شوی، دقردوم،

بیت ۲۵۲۰



همچنین ز آغاز قرآن تا تمام رَفَضِ اسباب است و علّت، والسّلام

رَفَض: دور انداختن، طرد کردن، ترک کردن

کشفِ این نه از عقلِ کارافزا بُود
بندگی کن تا تو را پیدا شود

مولوی، شوی، دقترسوم، ابیات ۲۵۲۵-۲۵۲۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

پس ز درد اکنون شکایت بر مدار کوست سوی نیست اسبی راهوار

مولوی، شوی، دقتر ششم، بیت ۱۴۷۴

چونکه اصل کارگاه آن نیستی است
که خلا و بی نشان است و تهی است

مولوی، شوی، دقتر ششم، بیت ۱۴۶۷

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹



جمله استادان پی اظهاری کار نیستی جویند و جای انکسار

انکسار: شکسته شدن، شکستگی.

لاجرم استاد استادان صمد کارگاهش نیستی و لا بود

صمد: بی نیاز و پاینده، از صفات خداوند.

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۹



مولوی، شوی، دختر ششم،
ایات ۱۴۶۸-۱۴۶۹

هرکجا این نیستی افزون تر است
کارِ حق و کارگاهش آن سر است

نستی چون هست بالاین طبّق
بر همه بُردند درویشان سَبَق

مولوی، شوی، دفتر ششم، ایات ۱۴۷۱-۱۴۷۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



کارگاهِ صنْعِ حق چون نیستی است
پس برونِ کارگاهِ بی‌قیمتی است

مولوی، شوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

از قرینِ بی‌قول و گفت‌وگویِ او
خو بدزد دل نهان از خویِ او

مولوی، شوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

ساعتی گرگی در آید در بشر
ساعتی یوسف رُخی همچون قمر
می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

مولوی، شوی، دقتر دوم،

ایات ۱۴۲۱-۱۴۲۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



این هم از تأثیرِ آن بیماری‌ست زهرِ او در جمله جُفتان ساری‌ست

جُفتان: جمع جُفت به معنی
زوج، قرین، همنشین
ساری: سرایت‌کننده

مولوی، شوی، دقتر سوم، بیت ۲۶۸۳

غیرِ نطق و غیرِ ایماء و سِجِل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

ایماء: اشاره کردن
سِجِل: در این جا به معنی مطلق نوشته.

مولوی، شوی، دقتر اول، بیت ۱۲۰۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می دار همچون مرگ و تب

گرچه بابای تو است و مامِ تو
کو حقیقت هست خون آشامِ تو

مولوی، شوی، دفترِ نجم، ابیات ۱۲۳۷-۱۲۳۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

از خلیل حق بیاموز این سیر
که شد او بیزار اوّل از پدر

مولوی، شوی، دقتر نجم، میت ۱۲۳۹

هرولی را نوح و کشتیان شناس
صحبت این خلق را طوفان شناس

مولوی، شوی، دقتر ششم،
میت ۲۲۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹



کمرگریز از شیر و آژدرهای نر
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

در تلاقی روزگارت می‌برند
یادهاشان غایبی‌ات می‌چرند

مولوی، شوی، دق‌رشم،

ایات ۲۲۲۷-۲۲۲۶



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

**چشم‌بندِ خلق، جز اسباب نیست
هر که لرزد بر سبب، ز اصحاب نیست**

مولوی، شوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

**در حقیقت هر عدو داروی دوست
کیمیا و نافع و دلجوی دوست**

مولوی، شوی، دفتر چهارم، بیت ۹۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

که ازو اندر گریزی در خلا استعانت جویی از لطفِ خدا

خَلَا: خلوت، خلوت‌گاه اِسْتِعَانَتْ: یاری خواستن، یاری، کمک

مولوی، شوی، دقتر چهارم، بیت ۹۵

یار را با یار چون بنشسته شد
صد هزاران لوحِ سِرِ دانسته شد

مولوی، شوی، دقتر ششم، بیت ۲۶۴۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

لوحِ محفوظیست پیشانیِ یار رازِ کَوْنِینَش نماید آشکار

هادیِ راه است یار اندر قُدم
مصطفیٰ زین گفت: اصحابی نُجوم

نجوم: جمعِ نجم،
ستارگان

قُدم: وارد شدن، در آمدن به جایی، امامت و
پیشوایی در امر ارشاد و سلوک

مولوی، شومی، دفتر ششم، ابیات ۲۶۴۲-۲۶۴۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

نَجْم، اندر ریگ و دریا رهنماست
چشم، اندر نَجْم نِه، کو مُقْتَدَاسْت

مُقْتَدَا: پیشوا، رهبر

نَجْم: ستاره

چشم را با روی او می‌دار جفت
گرد مَنگیزان ز راهِ بحث و گفت

گرد مَنگیزان: گرد و خاک برپا مکن

زآنکه گردد نَجْم پنهان، زآن غبار
چشم بهتر از زبانِ با عِثار

عِثار: لغزش

مولود، شور، دقتر ششم، لیلیت ۲۴۴۴ - ۲۴۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

خلوت از اغیار باید، نه زیار
پوستین بهر دی آمد نه بهار

عقل با عقلِ دگر دوتا شود
نور، افزون گشت و ره، پیدا شود

نفس با نفسِ دگر خندان شود
ظلمت افزون گشت، ره پنهان شود

مولوی، شورش، دفتر دوم، بیت ۲۷-۲۵ گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

یار، چشمِ توست، ای مردِ شکار
از خَس و خاشاک او را پاک دار

هین به جاروبِ زبان، گردی مکن
چشم را از خَس، آوردی مکن



مولو، شور، دقردوم، پیت ۲۸-۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

آفتی نبود بتر از ناشناخت

تو بر یارو، ندانی عشق باخت

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۹

مولو، شور، دختر سوم، بیت ۳۷۸۱



همچنین تاجِ سلیمان میل کرد
روزِ روشن را بر او چون لَیْل کرد

لَیْل: شب

گفت: تاجا کژ مشو بر فرقِ من

آفتابا کم مشو از شرقِ من

راست می کرد او به دست آن تاج را

باز کژ می شد برو تاج ای فَتّی

فَتّی: جوانمرد، جوان

مولود، شورش، دقتر چهارم، لیلیات ۱۹۰۳-۱۹۰۱ گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هشت بارش راست کرد و گشت کز
گفت: تاجا چیست آخر؟ کز مَغز

گفت: اگر صد ره کنی تو راست، من
کز روم، چون کز روی ای مؤتَمَن

مؤتَمَن: امین، کسی که
مورد اعتماد باشد.

مولوس، شوس، دقیر چهارم، لیلیت ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۹



پس سلیمان اندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

بعد از آن تاجش همان دم راست شد
آنچنانکه تاج را میخواست شد



مولوس، شوس، دقیر چهارم

لیات ۱۹۰۶-۱۹۰۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

گوش دار، ای اَحْوَل این‌ها را به هوش داروی دیده بگش از راهِ گوش

اَحْوَل: دوبین

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۵

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام خَلَق را من دزدِ جامه دیده‌ام



مولوی، شوق، دفتر ششم، بیت ۴۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

هين مشو چون قند پيشِ طوطيان
بلکه زهري شو، شو ايمن از زيان

مولور، شور، دقتر، غم، پيت ۷۱۲

دانه پنهان کن، به کلي دام شو
غنچه پنهان کن، گياهِ بام شو



مولور، شور، دقتر، لول، پيت ۱۸۳۴

گنج حضور، پرويز شهبازي، برنامه ۹۲۹



مولو، شور، دقردوم، لیلت ۲۶۴ - ۲۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

در زمینِ مردمان، خانه مکن
کارِ خود کن، کارِ بیگانه مکن

کیست بیگانه؟ تنِ خاکی تو
کز برای اوست غمناکی تو

مولود، شوم، دقتر ششم، بیت ۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۹

پاک سُبحانی که سیستان کند در غَمَامِ حرفشان پنهان کنند

غَمَام: لفظاً به معنی ابر است؛
در اینجا یعنی حجاب و پوشش.

سیستان: سیب‌زار،
باغِ سیب

زین غَمَامِ بانگ و حرف و گفت و گوی
پرده‌یی، کز سیب نآید غیر بوی

باری، افزون گش تو این بو را به هوش
تا سویِ اصلت بَرَد بگرفته گوش

مولوی

مثنوی

دفتر ششم

ایات ۸۶-۸۵



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

بو نَگه دار و بپرهیز از زُکام
تن بیپوش از باد و بُودِ سردِ عام

تا نَینداید مَشامت را ز اثر
ای هواشان از زمستان سردتر



نَینداید: از مصدر انداییدن به معنی کاهگل
گرفتن بام و دیوار. در اینجا مجازاً به معنی
حجاب دل است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۸۸-۸۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مولوس، دیولک، شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دهدت، روز نَفَخْتُ پذیر

کارِ او کُن فیکون ست، نه موقوفِ علل

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

یا بُود کز عکسِ آن جُوهای خمر مست گردم، بو بَرَم از ذوقِ امر

مولو، شورش، دقتر چهارم، بیت ۲۵۱۹



گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۹

مولو، شورش، دقیر چهارم، بیت ۲۶۷۱

ز آنکه جنسیت عجایب جاذبی ست جاذبش جنس است هر جا طالبی ست

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

هریکی در پَرده‌یی، موصول خُوست
وهمِ او آنست، کآن خود عینِ هُوست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۳

چاره آن باشد که خود را بنگرم
ورنه او خندد مرا: من کی خَرم؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

او جمیل است و مُحِبُّ لِلْجَمَالِ کی جوانِ نو گزیند پیرِ زال؟

جمیل: زیبا

پیرِ زال: پیرِ سفید مو، پیرِ فرتوت

مولوی، مشنوی، دفتر دوم، بیت ۷۹

«حدیث»

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ.»

«همانا خداوند، زیباست، زیبایی را دوست می‌دارد.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

خوب خوبی را کند جذب این بدان

طَيِّبَاتٍ لِلطَّيِّبِينَ بِرِوَى بَخْوَان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۰

«...وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ...»

«...و زنان پاک برای مردان پاک...»

(قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۲۶)

«ذهن خلاق و پاک از همانیدگ برای انسانهای هشیار به
هشیاری حضور است.»

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

ای بسا سرمستِ نار و نارِ جو
خویشتن را نورِ مطلق داند او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۶۷_۱۳۶۶

جز مگر بندهٔ خدا، یا جذبِ حق
با رهش آرد، بگرداند ورق

گنج حضور، پرویزشهبازی، برنامه ۹۲۹

تا بداند کآن خیالِ نارِیه
در طریقت نیستِ اِلَّا عاریه

نارِیه: آتشین

عاریه: قرضی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۸

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

قسمِ باطل، باطلان را می کشند
باقیان از باقیان هم سرخوشند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ایات ۸۳_۸۲

ناریان مر ناریان را جاذب اند
نوریان مر نوریان را طالب اند

چشم چون بستی، تو را تاسه گرفت نورِ چشم از نورِ روزن کی شکفت؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۵_۸۴

تاسهٔ تو جذبِ نورِ چشم بود
تا بپیوندد به نورِ روز زود

تاسه: پریشانی؛ اندوه؛ اضطراب؛ بی‌تابی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

چشم، بازار تاسه گیر دمرتورا
دان که چشم دل بیستی، برگشا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۶

آفتابی در سخن آمد که خیز
که بر آمد روز، برجہ، کمرستیز

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تو بگویی: آفتابا کو گواہ؟

گویدت: ای کور از حق دیدہ خواہ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۱_۲۷۲۰

روزِ روشن، هر که او جوید چراغ

عیبِ جستن، کوریش دارد بلاغ

بلاغ: رسانیدن، دلالت کامل

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

ور نمی بینی، گانی بُرده ای
که صبح است و، تو اندر پرده ای

کوری خود را مکن زین گفت، فاش
خامش و، در انتظارِ فضل باش

مولوی، شوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۲-۲۷۲۳

در میانِ روز گفتن: روز کو؟ خویش رسوا کردنست ای روزجو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

گنج زیرِ خانه است و چاره نیست
از خرابی خانه مندیش و مایست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنم ۹۲۹

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان

شمس، غزل

۳۰۵۶



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

که هزاران خانه از یک نقدِ گنج
توان عمارت کرد، بی تکلیف و رنج
عاقبت این خانه خود ویران شود
گنج از زیرش یقین عریان شود

مولوی، شوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۵۴۲-۲۵۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

لیک آن تو نباشد، زآنکه روح
مزد ویران کردنشش آن فُتوح

فُتوح: گشایش در حالِ باطنی سالک، گشایش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴

هیکلش از یاد رفت و، شد پدید
اندرو شُوری، گریبان را درید

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳

می زد او دو دست را بر رُو و سر
گَلّه را می کوفت بر دیوار و در

مولوی، شوی، دقتر و نجم، ایات ۱۲۵-۱۲۴

آنچنان که خون زبینی و سرش
شد روان و رحم کرد آن مهترش

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

نعره‌ها زد، خلق جمع آمد بر او گبر گویان: آيَهَا النَّاسُ اخْذَرُوا

إِخْذَرُوا: حَذَر کنید، بپرهیزید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۷_۱۲۶

می‌زد او بر سر کای بی عقل سر
می‌زد او بر سینه کای بی نور بر

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

سَجْدہ می کرد او کای کُلّ زمین شرمسارست از تو این جُز و مہین

مہین: خوار و حقیر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۹ - ۱۲۸

تو کہ کُلّی، خاضع امر وی
من کہ جُزوم، ظالم و زشت و غوی

غوی: گمراہ

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تو که کَلّی خوار و لرزانی ز حق
من که جُزوم در خِلاف و در سَبَق

در سَبَق: در پیشی گرفتن؛ در اینجا به معنی از مد گذشتن.

هر زمان می‌کرد رُو بر آسمان
که ندارم رُویِ این قبلهٔ جهان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، آیات ۱۳۱-۱۳۰

**چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید
مصطفی‌اش در کنارِ خود کشید
ساکنش کرد و بسی بنواختش
دیدهاش بگشاد و داد اشناختش**

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲-۱۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟
تا نگرید طفل، کی جوشد لبن؟

لبن: شیر

طفل یک روزہ می داند طریق
کہ بگریم تا رسد دایہ شفیق

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۵-۱۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

تو نمی دانی که دایه دایگان
کم دهد بی گریه شیر او رایگان؟

گفت فلیکوا کثیراً، گوش دار
تا بریزد شیر فضلِ کردگار

لِيُضَحَّكُوا قَلِيلًا وَلِيَتَّكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

به سزای اعمالی که انجام داده اند باید که اندک

بخندند و فراوان بگیرند.»

قرآن کریم، سوره

توبه (۹)، آیه ۸۲

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶-۱۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گریه ابرست و سوزِ آفتاب اُستن دنیا، همین دو رشته تاب

سُتن: ستون

تاب: فعل امر از مصدر تابیدن،
یعنی به این دو امر توصل جو.

گر نبودی سوزِ مهر و اشکِ ابر کی شدی جسم و عَرَض زَقَت و ستبر؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸-۱۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

کی بُدی معمور اینِ هر چار فصل؟
گر نبودی اینِ تَف و اینِ کریه اصل

تَف: حرارت، گرما

سوزِ مهر و کریهٔ ابر جهان
چونِ همی دارد جهان را خوشِ دهان

آفتابِ عقل را در سوز دار
چشم را چونِ ابرِ اشک افروز دار

مولوی، مثنوی: دفتر پنجم، بیت ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲

گنج حضور، پرویز شهبازی



گفته او را من زبان و چشم تو
من حواس و من رضا و خشم تو

رُو که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر تویی
سِر تویی، چه جای صاحب سِر تویی

چون شدی مَن کانَ لله از وَلَه
من تو را باشم که کانَ الله لَهُ

حدیث

وَلَه: حیرت

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ.»

«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷-۱۹۳۸-۱۹۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هولوی، هشنوی، دفتر

اول، بیت ۱۴۴۰_۱۴۳۸



گه تویی گویم تو را، گاهی منم

هرچه گویم، آفتابِ روشنم

هرکجا تابم ز مشکات دمی

حل شد آنجا مشکلات عالمی

مشکات: چراغدان

ظلمتی را کآفتابش برنداشت

از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

چاشت: هنگام روز و نیمروز

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۹

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،

بیت ۲۸۸۰



چون رهیدی، کُشکِ آن باشد که پیچ

سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

پیچ پیچ: خم در خم و سخت پیچیده



جز خضوع و بندگی و اضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار

اضطرار: درمانده شدن، بی چارگی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

که اشتهارِ خلق، بندِ مُحکَم است
در ره، این از بندِ آهن کی کم است؟

اشتهار: مشهور بودن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۶

توید آن فخر آوری کز ترس و بند
چاپلوسست گشت مردم، روزِ چند
هر که را مردم سُجودی می کنند
زهر اندر جانِ او می آکنند
چونکه برگردد از او آن ساجدش
داند او کان زهر بود و موبدش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۴۵-۲۷۴۳

گنج حضور، پروین شهبازی، بر نامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۲۹



چند گویم من تو را این انگبین
زهر قتال است، از آن دوری گزین

منسوب به مولانا

مولوی، مثنوی، دفتر
چهارم، بیت ۲۷۴۶

ای خُنک آن را که ذَلَّتْ نَفْسُهُ

وای آن کز سَرکشی شد چون گه او

اشاره به حدیث نبوی: «خوشا به حال کسی که
نفسش رام و خوار شده و کسبش حلال گشته و
درونش نکو شده و برونش شکوهمند گردیده و گزند
خود از مردم دور کرده است.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، بیت ۲۷۴۷

این تکبر، زهر قاتل دان کہ هست

از می پُر زهر شد آن گیج، مست

هر کہ داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قَضایِ بد، سویِ او رو نَهاد

مَزاد: مزایده و به معرض فروش گذاشتن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

گنجِ مضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۹

حاصلِ کارِ گه کون و مکان، این همه نیست
باده پیشِ آر که اسبابِ جهان، این همه نیست
دولت آن است که بی خونِ دل آید به کنار
ورنه با سعی و عمل، باغِ جنان، این همه نیست



حافظ، دیوان غزلیات،
غزل شماره ۷۴

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه

۹۲۹

خود مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا از لفظِ رسول خوانده اَستم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۵۷

حدیث

مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا هَمَّ الْمَعَادِ كَفَاهُ اللَّهُ
هَمَّ دُنْيَاهُ وَمَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ فِي أَحْوَالِ الدُّنْيَا
لَمْ يُبَالِ اللَّهُ فِي أَيِّ أَوْدِيَّتِهِ هَلَكَ.»

«هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند،
خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد و اگر
کسی غم‌های مختلفی داشته باشد. خداوند به او
اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گفت: رَو، هر که غمِ دین برگزید
باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

تواز آن بارنداری که سُبُکسار چو بیدی
تواز آن کارنداری که شدستی همه‌کاره

همه حجاج برفته حرم و کعبه بدیده
تو شتر هم نخریده که شکسته است مَهاره

مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۲۳۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گاهل و ناداشت بُدم کار درآورد مرا طوطی اندیشه او همچو شکر خورد مرا

کار درآوردن: به کار
گماشتن، صاحب
کار و بار کردن. ناداشت: بی همه چیز،
آنکه هیچ صفت خوب
ندارد، بی شرم، بی اعتقاد

تابش خورشیدِ ازل، پرورشِ جان و جهان

بر صفتِ گل به شکر پخت و پرورد مرا

گل به شکر: گلشکر، گل‌قند

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳



ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ گفـت حق کارِ حق بر کارها دارد سبـق

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

«مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.»
«و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو
پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد.»

(قرآن کریم، سورۀ انفال (۸)، آیه ۱۷)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

كَارُ آن كَارِسْت اِی مُشْتَقِ مَسْت
كَانْدَرِ آن كَارِ، اَر رَسَدِ مَرگَت، فَوْشِ اسْت

شَد نِشَانِ صَدَقِ اِیْمَانِ اِی جَوَان
اَنكِه آید خُوش تُو را مَرگِ اَنْدَرِ اَن

گَر نَشُد اِیْمَانِ تُو اِی جَانِ چَنِین
نِیَسْت كَامِل، رَوِ بَجُو اِکْمَالِ دِینِ

مولود، شور، دقتر سوم، بیت ۴۶۱۰-۴۶۰۸

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرهیز شهبازی، پرنامه ۹۲۹

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بَری

ور ریاضت آیدت بی اختیار

سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی، او کشیدت ز امر گن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت

۳۳۹۸_۳۳۹۶

عاشقِ صُنْعِ توام در شکر و صبر
عاشقِ مصنوع، کی باشم چو گبر؟
عاشقِ صُنْعِ خدا بافر بُود
عاشقِ مصنوع او کافر بُود

صُنْع: آفرینش، آفریدن

شکر و صبر: در اینجا کنایه از
نعمت و بلاست.

گبر: کافر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت
۱۳۶۰_۱۳۶۱

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مولوی، شوی، دقتر
ششم، پست ۱۴۶۳



در گداز این جمله تن را در بَصَر
در نظر رو، در نظر رو، در نظر

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

چه چگونه بدِ عدم را؟ چه نشانِ نهرِ قدم را؟ نکر اوّلینِ قدم را که تو بس نگو نهادی

قَدَم: دیرینگی، قدیم [مقابلِ حدوث]

مولوی، دیوانِ شمس، غزل شمارهٔ ۲۸۴۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

مولوی، مثنوی،

دفتر ششم، بیت

۳۸۳۸



غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
در فگیرد با خدای، ای حیلہ گر

چشم حس افسرد بر نقش مَمَر
نُش مَمَر می بینی و او مُسْتَقَرَّ

مَمَر: گذرگاه؛ مجری؛ محل عبور مُسْتَقَرَّ: محل قرار گرفتن؛ استوار؛ برقرار

این دویی اوصاف دید آخول است
وَرنه اوّل آخر، آخر اوّل است

آخول: لوچ؛ دوبین

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعث
بَعث را جُو، کم کن اندر بَعث بَحْث

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...» (قرآن کریم، سوره حدید)
«اوست اول و آخر...» (۵۷)، آیه ۳

شرطِ روزِ بَعث، اول مُردن است
ز آنکه بَعث از مُرده زنده کردن است

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۱_۸۱۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

هین درین بازارِ گرمِ بی‌نظیر
کهنه‌ها بفروش و مُلکِ نقد گیر

ور تو را شکی و زِیبی ره زند
تاجرانِ انبیا را کُن سَنَد

بس که افزود آن شه‌نشہ بختشان
می‌نتاند که کشیدن رختشان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۸۷-۸۸۵

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۹۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

آنکه ارزد صید را، عشق است و بس

لیک او گی گنجد اندر دامِ گس؟

تو مگر آیی و صیدِ او شوی

دام بگذاری، به دامِ او روی

عشق می گوید به گوشم پست پست

صید بودن خوشتر از صیّادی است

پست پست: آهسته آهسته

مولوی، مثنوی، دفتر

پنجم، بیت ۴۱۱_۴۰۹



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۹

گولِ من کن خویش را و غرّه شو
آفتابی راهها کن، ذرّه شو

گول: ابله، نادان

بر درم ساکن شو و بی خانه باش

دعوی شمع می مکن، پروانه باش

تا ببینی چاشنی زندگی

سلطنت بینی، نهان در بندگی

مولوی، شوی، دفتر تحم، بیت ۴۱۴-۴۱۲

پی، پیایی، می‌بر از دوری ز اصل

تا رگِ مَرَدِیت آرد سوی اصل

این تعلق را خرد چون ره برد؟

بستهٔ فصلست و وصلست این خرد

زین وصیت کرد ما را مُصْطَفیٰ

بعث کم جوید در ذاتِ خدا



مولوی، مثنوی،
دفتر چهارم، بیت
۳۶۹۸_۳۷۰۰



گنج حضور. پرویز شهبازی. برنامه ۹۲۹



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com